رویکرد هنری به مهدویت

سید رضا موسوی کیانی

فیلسوفان عصر جدید، بر این باور هستند که نظام‌های فلسفی پیشین به جهت مباحث انتزاعی و دشوار فهم خود، از ویژگی همگانی بودن برخوردار نبوده و ارتباط خویش را با پرسش‌های زندگی از دست داده‌اند. در عصر جدید از جمله کسانی که برای نخستین بار در این موضوع سخن گفت، نیُچه بود. وی بر این باور بود که فلسفه رابطه خود را با اندیشیدن از دست داده و محدود به کلاس‌های فلسفه شده است، از این رو اندیشه او سرآغاز ایجاد حرکتی گردید که سرانجام به نقد نظام‌های متافیزیکی و دگرگونی شیوه بیان اندیشه‌های فلسفی منتهی گشت.

در قرن بیستم از جمله فیلسوفانی که تلاش نمودند تا اندیشیدن را همگانی سازند، فیلسوفان اگزیستانسیالیست بودند. پاره‌ای از آنان به جای پرداختن به بحث‌های انتزاعی و فلسفی، به موضوعات و مسائلی در رابطه با حیات، زندگی و معناداری آن پرداختند و به آن دسته از پرسش‌هایی پاسخ دادند که امروزه از روان‌شناسی انتظار می‌رود تا به آن‌ها پاسخ دهد، از جمله رهایی از رنج، پوچی، اعتماد به خویشتن، شاد زیستن، درد جاودانگی، سعادت، نشاط در زندگی، آزادی، و برای این مقصود کوشیدند تا اندیشه‌ها و افکار خویش را در شکل و قالب هنری و ادبی که همه فهم هستند، بیان نمایند و یا به تعبیر دیگر اندیشیدن را به میان توده مردم کشاندند.

بر این اساس در قرن معاصر، ارتباط و تعامل زیادی میان روان‌شناسان و هنرمندان با فیلسوفان عصر حاضر همچون فیلسوفان اگزیستانسیالیست به وجود آمد و افرادی همچون کارل یاسپرس، با گرایش روان شناسی به سوی فلسفه رفتند و یا مباحث روان شناسانی همچون یونگ، فروید، آدلر، فرانکل در مباحثی همچون ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی، صورت‌های مثالی، سمبل، اسطوره، فلسفه ذهن، معناگرایی و امثال آن مورد توجه هنرمندان و فیلسوفان انسان شناس معاصر قرار گرفت و مباحثی میان رشته‌ای را در این عرصه‌ها آفرید و موجب گشت تا فلسفه‌های وجودی معاصر، نوعی انسان‌شناسی فلسفی تلقی گردند و یا هنرمندانی که در این دوره تحت تاثیر مباحث روان‌شناختی قرار گرفتند، به سوی سبک‌هایی همچون دادائیسم، سوررئالیسم و امثال آن گرایش پیدا نمایند. به عنوان مثال نگاهی به اهمیت و تاثیر مبحث ضمیر ناخودآگاه فردی که از جانب فروید مطرح شد و یا ضمیر ناخودآگاه جمعی که توسط شاگردش، یونگ در روان‌شناسی بیان شد و سپس نگاه به کارکرد آن بر تفکر فیلسوفان اگزیستانسیالیست و بر آثار هنری هنرمندان قرن بیستم از جمله نقاشان سوررئالیست چون آندره برتون، رنه ماگریت، سالوادور دالی و دیگر پیروان این سبک، خود گویای این است که میان ذهن (در فلسفه) با نفس (در روان شناسی) با ابزار انتقال آن توسط هنر چه ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، به طوری که فیلسوفان که به ساختار عقلانی می‌اندیشند و روان‌شناسان که به کنش و واکنش‌های نفس توجه دارند و هنرمندان که اثر هنری را آئینه خرد و روح می‌دانند، همه در راستای فرافکن نمودن و بازنمایی روح و اندیشه انسانی حرکت نموده و اتحاد ارگانیک جنبه‌های متفاوت وجودی انسان را مطرح نمودند. شاید بیهوده نباشد که امروزه پاره‌ای از اندیشمندان معتقدند، به تدریج در حال نزدیک شدن به زمانی هستیم که میان علم، دین، عرفان و هنر که روزگاری رویکردهای متفاوت تلقی می‌شدند، وحدت ایجاد می‌گردد و هر یک از این امور از زاویه دید خویش، به جلوه‌گری حقیقت خداء انسان و عالم می‌پردازند.

از این‌رو از طرفی دشواری اندیشه‌های ناب فلسفی و فاصله آن از فضای زندگی توده مردم و از طرف

دیگر دغدغه‌های فکری و روحی انسان مدرن که او را حتی گاه به سوی شخصیت‌های پیامبرگونه شرقی همچون بودا، سای بابا، کریشنا مورتی و مباحثی همچون یوگا، تمرکز و تامل (دیانه / مدیتیشن)، مراقبه و ریاضت و امثال آن می‌کشاند، موجب گردید تا رویکردهای فلسفی در قرن بیستم به سوی روش‌های همگانی و عمومی پیش روند و اندیشه‌ها تلطیف یابند. در این راستا فیلسوفی همچون ژان پل سارتر می‌کوشد تا افکار فلسفی خود را به شکل رمان و نمایشنامه بیان نماید و در این مسیر حتی برنده جایز ادبی نوبل می‌گردد. به دنبال او افرادی همچون سیمون دوبوار، کامو، کافکا و دیگر رمان نویس‌های برجسته همچون داستایوسکی، جیمز جویس، مارسل پروست، پائولو کوئیلو و پاره‌ای از سینماگران - فیلم‌نامه نویسان و کارگردانان از جمله اندیشمندانی بودند که مبانی فلسفی خویش را به زبان رمان و ادبیات منتقل ساختند و کوشیدند تا در قالب هنر و ادبیات، ساختار فلسفی فکر خود را به مخاطبان منتقل سازند. هم‌چنین فیلسوفی چون هایدگر معتقد بود که شاعران نسبت به فیلسوفان به اندیشه و خردورزی نزدیک تر هستند و در این راستا، هولدرلین را در برابر فیلسوفان متافیزیسین مثال می‌زد و در نظام فکری و فلسفی خود به هنر و منشا اثر هنری توجهی جدی نمود، به طوری که افکار او در فلسفه هنر معاصر، شدیداً مورد توجه قرار گرفت.

به این ترتیب در قرن بیستم حرکتی جهانی به وجود آمد که به ویژه در چند دهه گذشته که اندیشه‌های پست مدرن ارائه گردید و عناصری همچون تنوع و تکثر اندیشه‌ها و سلائق، نفی روایت‌های کلان، شالوده‌شکنی، نفی هرگونه مرکزگرایی و هویت گرایی واحد مطرح شد، کوشش بر کارکرد زبان هنری و ادبی بسیار مورد توجه قرار گرفت و به ناگزیر زبان هنر حامل انتقال اندیشه‌ها و افکار و حتی معنویت و دین گردید و رسانه‌ها مهمترین رکن بیان زبان هنری و پیام رسانی تلقی شدند.

در عصر حاضر نگاهی به فیلم، داستان نویسی، هنرهای تجسمی، هنرهای نمایشی و دیگر حوزه‌های هنری گویای این است که چگونه بیشترین بازخورد فرهنگی توده مردم از این شیوه‌ها می‌باشد. امروزه مشاهده می‌شود که تعداد مخاطبان یک فیلم معنوی به مراتب از آثار کلاسیک عرفانی و فلسفی بیشتر است، همان‌طور که در فرهنگ عمومی توده مردم در جامعه، خوانندگان دیوان حافظ، سعدی و مولوی بیش از خوانندگان فصوص الحکم محیی الدین و یا اسفار اربعه صدر المتالهین هستند و یا در غرب کثرت مخاطبان رمان هری پاتر با کتاب نقد عقل محض اثر کانت، فیلسوف برجسته غرب، قابل مقایسه نیست. در واقع توده مردم، بزرگانی همچون کانت، محیی الدین و صدرالمتالهین را از زبان دیگران می‌شناسند و هیچ‌گاه خود مستقیماً این بزرگان را تجربه ننموده اند، زیرا زبان و بیان آن اندیشمندان در سطح توده مردم نبوده و مردم نتوانسته‌اند با فضای ذهنی و زبان آنان انس گیرند.

از طرفی ما در تمامی ادیان با نوعی هنر دینی، سنتی و حتی مقدس مواجهیم که در آن هنرمندان دینی توسط هنر به بیان عقاید و ترسیم اعمال دینی می‌پردازند، به گونه‌ای که اگر یک هنرمند بودایی نقش بودا را در دل تخته سنگ‌های سخت کوههای مرتفع برمه و سری لانکا حک می‌کند و یا یک هنرمند هخامنشی نقش برجسته‌های تخت جمشید و پاسارگاد را در طی بیست سال در دل کوه قلم‌زنی می‌کند، یا میکل آنژ تصویر مسیح و داستان انبیاء را در طول چهار سال در حالت درازکش بر روی داربست، روی سقف نمازخانه سیستین نقاشی می‌کند و یا یک نقاش شیعی صحنه عاشورا را با وضوء و با ابتهال ترسیم می‌کند، گویی با این عمل یا خود را در حالت عبادت و تهجد می‌بیند و یا حداقل خود را مشغول یک عمل فرامادی و معنوی می‌یابد و از عمل خود احساس رضایت دارد. به همین جهت دیده می‌شود که هنر در تمامی فرهنگ‌ها، مذاهب و مکاتب، با جنبه‌های آئینی ادیان گره خورده و وسیله‌ای برای ایجاد جذبه و شور دینی و یا بیان شعائر

دینی تلقی شده است.

شاید بی‌جهت نباشد که زبان دین، زبان عرفی[۱] و نزدیک به ادبیات توده مردم است و پیامبران هیچ‌گاه همچون فیلسوفان متافیزیک گرا، فراتر از سطح فهم مردم و بیگانه با زبان آنان سخن نگفتند[۲] و هر چند که در بیان متون مقدس و پیشوایان دین، عمق و محتوا فدای سادگی نمی‌شود و در سخنان‌شان لایه‌های متفاوت حقیقت و معنا به چشم می‌خورد، اما کلامشان در سطح عبارت و ظاهر، عمومی و همگانی است، به طوری که از عامی‌ترین افراد تا ژرف اندیش‌ترین انسان‌ها می‌توانند با سخن قرآن، انجیل، تورات، اپانیشادها، مهابهاراتا، بهگودگیتا و سخنان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - ، حضرت عیسی، حضرت علی و حضرت ولی عصر - علیهم السلام - ارتباط برقرار کنند، با این تفاوت که فرد عامی در سطح عبارت، تعالیم کتاب‌های مقدس و سخن قدیسین را می‌فهمد، اما خواص به میزان رشد و رسش روحی خود به اشارت‌ها و لطایف سخنان‌شان پی می‌برند. در واقع رمز جاودانگی ادیان در طول تاریخ و بیشترین تاثیر انبیاء بر توده مردم این است که زبانی عمومی داشتند و از سطح فهم و ادراک مخاطبان چه در ارتباط زبانی و پیام رسانی و چه در نحوه و نگرش زندگی نسبت به آنان فاصله نگرفتند و میان توده مردم و اصحاب سرّ خویش تمایز قائل شدند و در نزد عوام با زبانی که در خلوت با خواص گفتگو می‌کردند، سخن نراندند.[۳]

ناگفته نماند که استفاده از شیوه تلطیف سازی معنا و مفهوم و استفاده از آموزش غیر مستقیم در تفهیم معانی در تاریخ فرهنگ اسلامی از قدمت بیشتری نسبت به هنر غرب برخوردار است. ابن‌طفیل با نگارش رساله حی بن یقظان، و ابن سینا با نگارش رساله الطیر، سلامان و ابسال و رساله حی بن یقظان و پس از آن‌ها آثار بسیار ارزشمند سهروردی همچون آواز پر جبرئیل، عقل سرخ، قصه غربت غربی و یا رساله موش و گربه شیخ بهائی از جمله این آثار هنری است که در آن‌ها برای بیان حقایق از زبان خیال و شعر استفاده شده است. ابن سینا خود می‌گوید که سخنان حکیمانه در خور فهم افکار عامه نبوده است و تنها تعداد اندکی را مستعد فهم سخنان خویش می‌داند و حتی اشاعه سخنانش در کتاب‌های فلسفی را ضایع کردن آن سخنان دانسته و به پنهان نمودن آن‌ها از نااهلان و جاهلان توصیه می‌کند.[۴]

در ادبیات عرفانی و فلسفی سخن گفتن به رمز و نماد و انتقال معنا به وسیله زبان، سمبل و کنایه، رویه‌ای نهادینه شده بود که بسیاری از عارفان و فیلسوفان را متوجه خود نمود. نگاهی به زبان عارفان شاعر و یا شاعران عارف و توصیف ادبیات متداول و رایج میان توده مردم، خود گویای این امر است که محدودیت‌های زبانی گاه موجب می‌شده است تا ژرف‌ترین معانی و حقایق عرفانی در شکل و فرم هنر و ادبیات بیان گردد که گاه این شیوه معناکاوی را برای سطوح متفاوت فاهمه مخاطبان مناسب می‌دانستند، به علاوه نگاهی به هنرهای تجسمی در فرهنگ ایرانی - اسلامی همچون نگارگری مکتب‌های هنری عصر تیموریان و صفویه از جمله مکتب‌های هرات، تبریز، قزوین، اصفهان، شیراز و یا معماری عصر ایلخانان، تیموریان و صفویان و هنرهای تزئینی موجود در آثار باستانی ادوار تاریخ ایران، خود گویای این است که هنر از بزرگترین

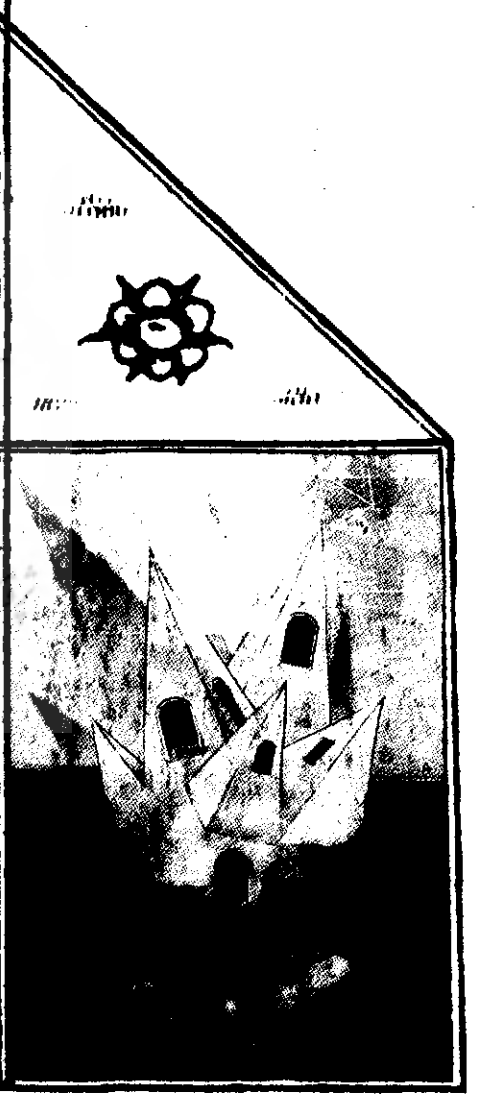

عوامل انتقال معنا به مخاطبان و دارای جنبه‌های آئینی و مذهبی بوده است و حتی گاه به صورت هنر قدسی هم جلوه‌گری نموده است. نگاهی به معماری مساجد، خطاطی قرآن و تلاوت قرآن کریم که از جمله هنرهای قدسی تلقی می‌گردند و به هنرهای نمایشی چون پرده‌خوانی، تعزیه‌خوانی، نقاشی قهوه خانه‌ای، بیانگر این آمیختگی میان فرم و محتوا و تعامل میان هنر با افکار و اعتقادات است.

حال پس از این سطور، پرسش اساسی نگارنده این است که در عصر حاضر چرا در میان بزرگترین آثار جاویدان ادبی و هنری که به جهت سهولت انتقال پیام و معنا و سرعت نمایش رسانه‌ای آن، جهانی می‌شوند، سهم آموزه‌های دینی و حکمت نبوی اندک است؟ حال آن‌که در گذشته استفاده از رسانه‌ها و هنر کمتر امکان پذیر بود، اما با این وجود هنر بیشتر، مورد استفاده فرهیختگان اسلامی قرار می‌گرفت، به گونه‌ای که کهن‌ترین و با ارزش‌ترین آثار دینی و تاریخی سرزمین‌های اسلامی به جهت آمیختگی با هنر[۵] پایدار مانده است. بی شک پاسخ این نیست که چون امروزه، هنر در خدمت هنر و در مسیر اباحه‌گری و ابلیس زدگی انسان مدرن استفاده می‌شود، پس قابل تطهیر نیست و نمی‌توان از آن استفاده نمود، زیرا استفاده از ابزار هنری وابسته به خالق اثر هنری است و در هر مسیری می‌توان از آن بهره برداری نمود. هنر و ادبیات و کلیه رسانه‌ها توانایی این را دارند که بر خلاف کاربرد آن‌ها در مسیر ابتذال، در جهت حیات روحی، احیای فطرت و در مسیر حکمت معنوی و حقیقت نبوی استفاده گردند. هر چند امروزه هنر مدرن، تحت مدیریت عقل دکارتی و علم تجربی، فطرت گریز است و در دور نمودن و قطع ارتباط او با آسمان استفاده گردیده است، اما نباید فراموش نمود که هنرها و رسانه‌ها دارای هویت سیال و وابسته به هنرمندی می‌باشند که به خلق اثر هنری می‌پردازد.

زمانی که مخاطبان هنر و ادبیات و رسانه‌های جمعی چنان فراوان هستند که عرصه بر دیگر حوزه‌های فرهنگ تنگ شده است و حال که به تعبیر هایدگر نسل امروز نسل عرضه است نه نسل اثبات، پس سزاوار است تا اندیشمندان دینی محصولات فرهنگی خود را به زبان روز ارائه دهند، که بی‌تردید زمان شناسی و انسان شناسی، شرط بی‌بدیل تبلیغ آموزه‌های دینی است. در این راستا امام صادق - علیه السلام - فرمودند زمان خویش را بشناسید تا آسیب نبینید[۶] و در تربیت نسل جدید ابزار روز را به کار گیرید.[۷] سزاوار است تا اکنون، اندیشمندان دینی متاع خویش را در حوزه دین و به ویژه مهدویت، در بازار کالاهای غفلت‌زا و اغواگر جهان پست مدرن عرضه کنند و مطمئن باشند که فطرت حق جوی بشر بهترین شرایط را برای پذیرش سخنان حکیمانه نبوی و مهدوی فراهم می‌سازد، به همین جهت بود که آن بزرگواران فرمودند که اگر نیکویی و ارزش سخنان ما را - با زبان عصری - به گوش مردم برسانید، به سوی ما خواهند شتافت.

مولف این سطور در صدد است تا در سلسله‌ای از مقالات پیرامون هنر دینی، به سنجش و ارزیابی مبانی هنر دینی و تعامل میان هنر، دین و عرفان بپردازد و سپس به کاربرد هنر در جهت ترویج و تعمیق آموزه مهدویت اشاره نماید. در این راستا کوشش می‌شود تا در ابتدا به بعضی از پرسش‌های بنیادینی که مورد توجه هنر شناسان اسلامی قرار گرفته، پرداخته شود، هم‌چون این پرسش که آیا هنر اسلامی امکان پذیر است؟ آیا هنر اسلامی از متن آموزه‌ها و متون مقدس اسلامی به دست می‌آید یا اینکه هم‌چون فلسفه و تصوف ریشه‌های بیرونی دارد، اما قابل تطبیق با روش‌ها و اهداف قرآن و سنت است؟ آیا هنر اسلامی دارای کارکرد دینی است یا اینکه دارای کاربرد دینی است؟ آیا می‌توان هنر قدسی اسلامی را در کنار هنر سنتی و هنر مدرن مطرح ساخت و تعمیم داد؟[۸] و سرانجام پس از ارزیابی و بررسی این پرسش‌ها به نتایج و ثمرات این پژوهش در عرصه هنر مهدوی می‌پردازیم. بدیهی است تا به این پرسش‌ها و مبانی نظری پرداخته نشود و مواضع تئوریک و نظری اتخاذ نشود، نمی‌توان مستقیماً از کاربرد هنر در عرصه هنر مهدوی سخن گفت.

۱ـ ارنست کاسیرر، تاریخ هنر، ترجمه علی رامین، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۸.

۲ـ قرآن در این باره می‌فرماید: «فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور» سوره حج، آیه ۴۶. امام صادق - علیه السلام - در روایتی می‌فرماید: «کتاب خدا بر چهار امر است: عبارات، اشارات، لطایف و حقایق. عبارات برای عوام است، اشارات برای خواص، لطایف برای اولیاء و حقایق برای انبیاء است.» مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۰۲. ۵ـ ابن سینا، شرح الاشارات و التنبیهات، ج ۲، ص ۳۱۹. ۶ـ امام صادق - علیه السلام - فرمودند: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس»، از اشتباه در امان خواهید ماند. ۷ـ فرزندانتان را به غیر از زمان شما مجازات نکنید، زیرا آنان متعلق به زمانی هستند که شما در آن نیستید. ۸ـ برای آشنایی با رویکردهای متفاوت در پاسخ به این پرسش‌ها به آثار ذیل رجوع شود.

گریار، اولگ، کیمیای هنر اسلامی، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، مشهد، ۱۳۷۶.

فرهنگستان علوم اسلامی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.

سید جلال ستاری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۶.

نصر، سید حسین، هنر و معنویت اسلامی، تهران، س

دفتر مطالعات دینی هنر، تهران، س ۱۳۷۵.

اوغلو، هنلسه و تزیین در هنرهای اسلامی، مهرداد قیومی

رحیم

س ۱۳۷۹.